

**نویسندگان:** اریک روز «E.Ross» و تام اینگلهاردیت «T.Engelhardt»  
**منبع و تاریخ نشر:** انتی وار «2026-04-06».  
**برگردان:** پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

---

## بهای امپراتوری و هزینه‌های جنگ علیه ایران

### *The Price of Empire and the Costs of War on Iran*

---

هزینه‌های آخرین دور ماجراجویی نظامی غیرقانونی و بدفرجام ایالات متحده در خاورمیانه چقدر خواهد بود؟ برخی از این خسارات از قبل مشخص است. واشنگتن میلیاردها دلار را صرف جنگ تجاوزکارانه بی‌ملاحظه علیه ایران کرده است. یک کمپین بی‌رحمانه بمباران هوایی، میلیون‌ها نفر را از خانه‌هایشان آواره کرده است. حملات هوایی آمریکا و اسرائیل، 10 هزار مکان غیرنظامی را ویران کرده و تاکنون بیش از 3000 نفر را در ایران و لبنان کشته است. در میان کشته‌شدگان، بیش از «200» کودک وجود دارند که بسیاری از آنها در حمله ایالات متحده به یک مدرسه دخترانه کشته شده‌اند، جنایتی جنگی که یادآور سابقه شوم جنایات گذشته آمریکا مانند قتل عام می‌لای در ویتنام در سال 1968 یا بمباران پناهگاه امیریه در عراق در سال 1991 است.

جنگ اخیر همچنین ضربه مهلکی به نهادهای دموکراتیک از پیش آسیب‌دیده ما وارد کرده است. این جنگی است که نه‌کنگره آن را مجاز دانسته و نه مردم از آن حمایت می‌کنند. در عوض، این جنگ توسط رئیس‌جمهوری آغاز شد که از تسلیم شدن در برابر قانون یا توجه به خواست مردم امتناع می‌کند و به شیوه‌ای کاملاً اقتدارگرایانه ادعا می‌کند که او قانون است و تنها اوست که مظهر خواست مردم است.

با این حال، چنین عقب‌نشینی دموکراتیکی دهه‌هاست که در حال شکل‌گیری است، نتیجه‌ای قابل‌پیش‌بینی از مصونیت طولانی‌مدت امپریالیستی. با این حال، ممکن است به سرعت به نقطه‌ای بدون بازگشت نزدیک شویم. حتی جورج دبلیو بوش، با راه‌اندازی

جنگ‌های فاجعه‌بار خود در منطقه، به دنبال جلب رضایت و ارائه پرونده به سازمان ملل متحد بود. امروزه، نه تظاهر به قانونی بودن وجود دارد و نه ادعای مشروعیت.

هزینه‌های مرتبط با این جنگ جنایتکارانه اخیر، که با جان انسان‌ها سنجیده می‌شود؛ اختلاس منابع ملی؛ و فرسایش حاکمیت قانون، همچنان رو به افزایش خواهد بود. با این حال، یک برچسب هزینه کمتر قابل مشاهده و کمتر فوری نیز برای چنین جنگ‌هایی وجود دارد. اگر تاریخ مداخلات آمریکا در منطقه راهنمایی ارائه دهد، احتمالاً صورتحساب کامل برای ماه‌ها، سال‌ها یا حتی دهه‌ها آشکار خواهد شد. با این حال، وقتی سرانجام فرا برسد، نامی آشنا خواهد داشت: واکنش منفی به همین دلیل، در این لحظه یادآوری درس‌هایی که واشنگتن ظاهراً مصمم به فراموش کردن آنهاست، مهم است. از افغانستان تا ایران، از عراق تا لیبی، سابقه [این وقایع] غیرقابل انکار است. با این حال، تا زمانی که فراموشی تاریخی که گریبانگیر تشکیلات سیاسی این کشور است، بدون چالش باقی بماند، بدون شک همان چرخه‌های تشدید و انتقام‌جویی در سال‌های آینده نیز ادامه خواهد یافت و ایالات متحده (و بخش بزرگی از جهان) را بار دیگر تهدید می‌کند که عمیق‌تر به ورطه جنگ ابدی بکشانند.

## نفت و موتور امپراتوری

در حالی که «جنگ علیه تروریسم» پس از 11 سپتامبر اغلب به عنوان نقطه شروع نظامی‌گری ایالات متحده در خاورمیانه مطرح می‌شود، ریشه‌های درگیری در آنجا تقریباً به یک قرن پیش برمی‌گردد. خشونت و بی‌ثباتی که پس از حملات 11 سپتامبر 2001 آغاز شد، کمتر نشان‌دهنده گسست از گذشته بود و بیشتر نشان‌دهنده ادامه الگوهای دیرینه سیاست ایالات متحده بود. در واقع، بذر جنگ‌های ابدی دهه‌ها پیش در خاک نفت‌خیز منطقه کاشته شده بود. دخالت مستقیم آمریکا در قرن گذشته، در سال‌های بین جنگ جهانی اول و دوم آغاز شد. در آن زمان، نفت نه تنها به یک کالای ارزشمند، بلکه به یک ضرورت استراتژیک برای حفظ یک اقتصاد صنعتی مدرن تبدیل شده بود. ذخایر عظیم نفتی کشف شده در ایالات متحده، اقتصاد آمریکا را به جایگاه جهانی رسانده و نقش تعیین‌کننده‌ای در تقویت تلاش‌های جنگی متفقین در طول جنگ جهانی اول ایفا کرده بود. با این حال، سیاست‌گذاران در واشنگتن می‌دانستند که ذخایر داخلی محدود هستند. از آنجایی که نفت از نظر اقتصادی، نظامی و سیاسی مترادف با قدرت شد، ایالات متحده به طور فزاینده‌ای برای تأمین منابع جدید به خارج از کشور روی آورد.

خاورمیانه به عنوان یک مرز حیاتی در این جستجو ظاهر شد و منطقه را بیش از پیش در مدار امپراتوری رو به گسترش آمریکا قرار داد. در سال ۱۹۳۳، شرکت استاندارد اوپیل کالیفرنیا امتیاز اکتشافی را با سلطنت محافظه کار عربستان سعودی به دست آورد. این توافق‌نامه شرکت نفت عربی-آمریکایی (آرامکو) را ایجاد کرد و زمینه را برای مشارکت نفت در برابر امنیت ایالات متحده و عربستان سعودی در سال ۱۹۴۵ فراهم کرد که برای نفوذ آینده واشنگتن بر نظم ژئوپلیتیکی منطقه محوری خواهد بود. در طول سال‌ها، عطش

سیری ناپذیر برای نفت، ایالات متحده را بیش از پیش به منطقه کشا ند. تا سال ۱۹۵۳، مداخله آمریکا شکل قهری آشکارتری به خود گرفت. در آن سال، سازمان سیا با هماهنگی سازمان اطلاعات بریتانیا، سرنگونی محمد مصدق، نخست‌وزیر محبوب ایران را که در سال‌های آغازین جنگ سرد مرتکب گناه کبیره‌ای شده بود، ترتیب داد. در سال ۱۹۵۱، او در تلاش برای بازگرداندن کنترل مستقل منابع نفت به مردم ایران، با بیرون کشیدن آنها از چنگال استثمارگرانه شرکت نفت انگلیس و ایران، که سلف بریتیش پترولیوم بود، بر ملی شدن صنعت نفت کشورش نظارت داشت

علیرغم اعتبار نامه‌های ناسیونالیستی سرسختانه‌اش به جای کمونیستی، واقعیتی که در تهران، لندن و واشنگتن درک می‌شد، مصدق در بدترین حالت، به عنوان یک نماینده خطرناک اتحاد جماهیر شوروی و در بهترین حالت، تهدیدی برای ثبات منطقه‌ای (مانند هژمونی آمریکا) معرفی می‌شد. کودتایی که پس از آن رخ داد، به تجربه شکننده دموکراتیک ایران پایان داد، دسترسی مداوم شرکت‌های غربی به نفت ایران را تضمین کرد و شاه ایران را به قدرت بازگرداند. سپس رژیم او با جریان مداوم نفت به خارج و هجوم تقریباً بی‌پایان تسلیحات آمریکایی حفظ می‌شد. با حمایت سیا، پلیس مخفی او، ساواک، نسلی از ایرانیان را ترور و شکنجه می‌کرد.

با این حال، واشنگتن از این ترتیب جدید استقبال کرد و ادعا کرد که ایران به یک «جزیره ثبات» و سنگ بنای «استراتژی دو ستونی» تبدیل شده است که در آن واشنگتن نظارت منطقه‌ای جنگ سرد را به متحدان اقتدارگرای مطیع در ایران و عربستان سعودی واگذار می‌کند. چنین براندازی جنبش‌های ملی‌گرایانه و حمایت از سلطنت‌های استبدادی، و همچنین حمایت روزافزون و بی‌چون و چرا از اسرائیل، واکنش‌های شدیدی را به دنبال داشت. از جمله بارزترین جلوه‌های اولیه آن، بحران نفتی اوپک در سال «۱۹۷۳» بود که نشان داد چگونه سیاست ایالات متحده در خاورمیانه می‌تواند در داخل کشور نیز طنین‌انداز شود.

اما اولین مورد غیرقابل انکار از واکنش منفی در سال ۱۹۷۹ با انقلاب ایران از راه رسید. در آن کشور، نارضایتی سال‌ها در زیر ظاهر به ظاهر پایدار حکومت شاه در حال جوشیدن بود. هنگامی که سلطنت پس از ماه‌ها اعتراض و سرکوب سقوط کرد، جمهوری اسلامی با تکیه بر زبان کلامی شیعه و لفاظی‌های سیاسی مخالفت با شاه، ایالات متحده و اسرائیل، خلاء سیاسی را پر کرد.

در ایالات متحده، این تحولات تا حد زیادی از زمینه تاریخی خود تهی شدند. در عوض، آمریکایی‌ها به عنوان قربانیان بی‌گناه تعصب غیرمنطقی به تصویر کشیده شدند. «چرا آنها از ما متنفرند؟» این جمله‌ای بود که در رسانه‌های غربی طنین‌انداز شد و پاسخ‌های ارائه شده به ندرت با تاریخ طولانی مداخله و استثمار روبرو می‌شد. در عوض، آنها به یک درگیری تمدنی فرضی با اسلام روی آوردند که ذاتاً به عنوان چیزی که با «ارزش‌های غربی» در تضاد است، به تصویر کشیده می‌شد.

چنین توضیحاتی، واقعیت ناخوشایندی را پنهان می‌کرد - اینکه ایالات متحده بارها دموکراسی را در سراسر منطقه (و همچنین در سایر نقاط جهان) برای پیشبرد منافع خود تضعیف کرده است. همانطور که گزارش کمیسیون پنتاگون در سال ۲۰۰۴ اذعان کرد، مشکل این نبود که مردم "از آزادی‌های ما متنفرند"، همانطور که رئیس جمهور جورج دبلیو بوش به طور تقلیل‌گرایانه‌ای ادعا کرده بود، بلکه این بود که بسیاری "از سیاست‌های مامتنفرند" به عبارت دیگر، حملات به شهر نیویورک و پنتاگون در واشنگتن در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نهایت، هر چند عمیقاً نگران‌کننده، بیان واکنش منفی بود.

## انقلاب و ضدانقلاب در خلیج فارس

آن سیاست‌های مورد تنفر گسترده واشنگتن با واکنش بیش از حد آن به تحولات سال ۱۹۷۹ در ایران تقویت شد. رهبر جدید آن کشور، آیت‌الله خمینی، نه تنها به دنبال تغییر جامعه ایران در داخل بود، بلکه جمهوری اسلامی را به عنوان حرکت آغازین در یک مبارزه ضد امپریالیستی گسترده‌تر در سراسر خاورمیانه تصور می‌کرد. برای واشنگتن و متحدان مرتجع منطقه‌ای آن، شیخ چنین سرایت انقلابی بالقوه‌ای تهدیدی عمیق بود. در ژانویه ۱۹۸۰، در تلاشی برای مهار رژیم ایران، رئیس جمهور جیمی کارتر موضع جدیدی در سیاست خارجی اتخاذ کرد که ایالات متحده را در مسیر برخورد در منطقه قرار داد. دکتترین کارتر، خلیج فارس را «منافع حیاتی» ایالات متحده اعلام کرد و هشدار داد که هرگونه تلاشی از سوی یک قدرت خارجی برای به دست گرفتن کنترل آن، «با هر وسیله ضروری، از جمله نیروی نظامی، دفع خواهد شد». به این ترتیب، واشنگتن ادعای صریحی مبنی بر داشتن یک منطقه تحت الحمایه در هزاران مایلی سواحل خود مطرح کرد. کارتر به روشنی بیان کرد که ایالات متحده آماده است تا برای تضمین دسترسی بدون وقفه به نفت، سربازانی را به آنجا اعزام کند.

تغییر جهت استراتژی که پس از آن رخ داد، خشونت‌آمیز و گسترده بود، در حالی که نشان‌دهنده‌ی تغییر از شرق و جنوب شرقی آسیا به عنوان صحنه‌های اصلی درگیری جنگ سرد بود. همانطور که اندرو باسویچ در کتاب خود با عنوان «جنگ آمریکا برای خاورمیانه بزرگ» اشاره کرده است، اگر قرار باشد دخالت ایالات متحده را با تعداد سربازان کشته شده در عمل بسنجید، این تحول قابل توجه بود. از پایان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۸۰ تقریباً هیچ سرباز آمریکایی در منطقه کشته نشد. با این حال، از سال ۱۹۹۰، عملاً هیچ سربازی در هیچ کجا کشته نشده است، مگر در جایی که باسویچ آن را «خاورمیانه بزرگ» می‌نامد.

اگر فقط جان آمریکایی‌ها را در نظر بگیریم، هزینه‌های بعدی به هزاران نفر خواهد رسید. اگر غیرنظامیان کشته شده در سراسر منطقه را در نظر بگیریم، این تلفات بسیار بیشتر خواهد بود. در طول چند دهه گذشته، جنگ‌های تحت رهبری یا حمایت ایالات

متحدہ منجر به مرگ میلیون‌ها نفر و آوارگی ده‌ها میلیون نفر دیگر شده است و یکی از فاجعه‌بارترین فجایع جمعیتی را از زمان پایان جنگ جهانی دوم به وجود آورده است.

## جنگ‌های نیابتی و تله تشدید تنش .

تغییر رویکرد آمریکا به سمت خاورمیانه، این اطمینان را ایجاد کرد که ایالات متحده عمیقاً در زنجیره‌ای از درگیری‌ها گرفتار خواهد شد. همزمان با اینکه بازیگران منطقه‌ای یا برای دفاع از وضع موجود شکننده یا بهره‌برداری از تحولات پس از آن اقدام کردند، و اشنگتن شروع به دامن زدن به درگیری‌های جدید در منطقه کرد.

در بغداد، صدام حسین، رهبر عراق، به دلایل ایدئولوژیک و استراتژیک با دولت جدید در تهران مخالفت کرد. ظهور یک دولت انقلابی شیعه در همسایگی، رژیم بعثی تحت سلطه سنی او را که بر اکثریت شیعه در عراق حکومت می‌کرد، تهدید می‌کرد. در عین حال، صدام به دنبال بهره‌برداری از آنچه که آن را ضعف ایران می‌دانست، بود و ادعاهای انتقام‌جویانه دیرینه خود را بر مناطق مرزی نفت‌خیز جنوب غربی ایران تحمیل می‌کرد.

عربستان سعودی نیز این تحولات را با نگرانی مشابهی می‌دید. در ریاض، پایتخت، سیاست‌گذاران از این بیم داشتند که شیعه‌گرایی انقلابی ممکن است مشروعیت سلطنت سنی و هابی این پادشاهی را تهدید کند. فراخوان برای یک انقلاب شیعی همچنین نگرانی‌هایی را در مورد ناآرامی‌ها در استان شرقی نفت‌خیز آن، جایی که کارگران شیعه با استثمار اقتصادی و شرایط تقریباً استعماری روبرو بودند، ایجاد کرد. نگرانی‌های مشابهی در سایر پادشاهی‌های خلیج فارس نیز طنین‌انداز شد.

ایالات متحده با افزایش حمایت از ستون‌های باقی‌مانده نظم منطقه‌ای خود، عربستان سعودی و اسرائیل، واکنش نشان داد، در حالی که به دنبال مهار و عقب‌راندن تهدید درک شده از سوی ایران بود. سیاست‌گذاران ایالات متحده که هنوز تحولات منطقه‌ای را از دریچه جنگ سرد تفسیر می‌کردند، دخالت خود را در جاهای دیگر نیز گسترش دادند. در افغانستان، سازمان سیا بزرگترین عملیات مخفی در تاریخ خود را آغاز کرد و سلاح و پشتیبانی را به مجاهدین افغان که در برابر اشغال آن کشور توسط اتحاد جماهیر شوروی که در دسامبر ۱۹۷۹ آغاز شد، مقاومت می‌کردند، منتقل کرد.

خود مداخله شوروی تحت تأثیر امواج تکان‌دهنده انقلاب ایران شکل گرفت. رهبران مسکو از اسلام ستیزه‌جو در جناح جنوبی خود که ممکن بود جریان‌های مشابهی را در مناطق با اکثریت مسلمان اتحاد جماهیر شوروی جسور کند، بیم داشتند.

در عراق، ایالات متحده علناً به سمت صدام حسین متمایل شد و همزمان درگیر فروش غیرقانونی سلاح به ایران شد و وجوه دریافتی برای تأمین مالی جنگ دیگری با حمایت

آمریکا در نیکار آگوه اختصاص یافت. در همین حال، جنگ داخلی لبنان که با حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ بدتر شد، شرایط را برای ظهور حزب الله فراهم کرد، که خود را به عنوان مدافع جوامع شیعه به حاشیه رانده شده در برابر تجاوز نظامی اسرائیل و خشونت فرقه‌ای معرفی می‌کرد.

تا سال ۱۹۸۶، پس از تشدید خشونت‌های منطقه‌ای و سرایت آن به دیگر نقاط، دولت رئیس جمهور رونالد ریگان گامی برداشت که راه را برای آنچه در قرن بعدی به «جنگ علیه تروریسم» و اشنگتن تبدیل شد، هموار کرد. در آوریل همان سال، ریگان حملات هوایی را در قلب متر اکم طرابلس به خانه معمر قذافی، رهبر لیبی، انجام داد و او را مسئول اقدامات تروریسم غیردولتی در خارج از کشور، از جمله حمایت از جنبش‌های مسلحانه از سازمان آزادیبخش فلسطین گرفته تا ارتش جمهوری خواه ایرلند، دانست.

آن عملیات نشان‌دهنده تشدید قابل توجه تنش‌ها در منطقه بود و توجیه آن بعداً به عنوان دکترین بوش رسمیت یافت: این ادعا که و اشنگتن می‌تواند در هر جایی علیه هر کشوری که متهم به حمایت از تروریسم در داخل کشور یا خارج از مرزهای خود است، جنگ پیشگیرانه انجام دهد. این دکترین در دهه ۱۹۸۰ به همان اندازه نامشروع، غیرقانونی یا خطرناک بود که دو دهه بعد به آن تبدیل شد. همانطور که دانیل السبرگ در آن زمان مشاهده کرد (نکته ای که او در طول زندگی خود، از جمله پس از دستور باراک اوباما، رئیس جمهور آمریکا، به حملات مشابه به لیبی در سال ۲۰۱۱، همچنان بر آن تأکید داشت)، به نظر می‌رسید که ایالات متحده «سیاست عمومی پاسخ به تروریسم دولتی با تروریسم دولتی ایالات متحده را اتخاذ کرده است.»

در هر مورد، دخالت عمیق‌تر در منطقه، واکنش‌های شدیدتری را به دنبال داشت. جهاد افغانستان تحت حمایت ایالات متحده به ظهور القاعده در سال ۱۹۸۸ کمک کرد و راه را برای به قدرت رسیدن طالبان در سال ۱۹۹۶ و جنگ ۲۰ ساله شکست خورده آمریکا در افغانستان هموار کرد. جنگ ایران و عراق در دهه ۱۹۸۰ زنجیره‌ای از وقایع را به راه انداخت که در جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ به اوج خود رسید و زمینه را برای حمله جنایتکارانه ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳ فراهم کرد. بی‌ثباتی ناشی از آن نه تنها نفوذ منطقه‌ای ایران را گسترش داد، بلکه به ظهور داعش نیز کمک کرد. در لبنان، خلأ قدرتی که حزب الله برای پرکردن آن آمده بود، منجر به بمب‌گذاری پادگانی در سال ۱۹۸۳ در بیروت شد که مرگبارترین روز برای تفنگداران دریایی ایالات متحده از زمان ایوو جیما بود.

## درسی که آموخته نشد

با وجود تلاش‌های مداوم دولت ما برای انجام این کار، نادیده گرفتن این الگو دشوار است. بسیاری از بازیگرانی که و اشنگتن به عنوان دشمنان اصلی خود شناسایی کرد، یا

در پاسخ مستقیم به سیاست‌های ایالات متحده ظهور کردند یا زمانی توسط واشنگتن در پی اهداف استراتژیک کوتاه‌بینانه پرورش یافته بودند. در موارد مختلف، درگیری‌هایی که توسط ایالات متحده آغاز یا تشدید شده بودند، فروکش کردند و سپس در اشکال جدید و ناپایدارتری دوباره ظاهر شدند. مداخله باعث بی‌ثباتی شد؛ بی‌ثباتی به توجیه مداخلات بیشتر کمک کرد؛ و این چرخه پس از آن فقط تکرار شد.

دلیل کمی وجود دارد که باور کنیم جنگ دونالد ترامپ علیه ایران متفاوت خواهد بود. تاکنون، سابقه تاریخی باید این را روشن کند، به همین دلیل است که ما باید با خشونت‌هایی که به نام ما انجام می‌شود مخالفت کنیم، زیرا اشتباه، جنایتکارانه و غیراخلاقی است. ما باید به خاطر بشریت مشترکمان، بلکه به خاطر خودمان نیز با آن مخالفت کنیم. گذشته از همه اینها، تاریخ یک چیز را به ما می‌گوید: وقتی ما جنگ‌های ناعادلانه‌ای را به راه می‌اندازیم که جمعیت‌های دوردست را در سرزمین‌های دوردست به وحشت می‌اندازد، خشونت به ندرت در همانجا محدود می‌ماند. دیر یا زود، به شکلی، بر می‌گردد. خشونت، خشونت می‌آورد و جنگ امپریالیستی راهی برای بازگشت به کسانی که آن را آغاز کرده‌اند، دارد. ما آنچه را که می‌کاریم درو می‌کنیم؛ مرغ‌ها، به مرور زمان، همواره به خانه بر می‌گردند تا لانه کنند.

## سطری چند در مورد نویسنده این مقاله

### اریک راس

اریک راس یک سازمان‌دهنده، مربی و دانشجوی دکترا در بخش تاریخ دانشگاه ماساچوست امهرست است. تام دیسپچ را در توئیتر دنبال کنید و در فیس‌بوک به ما بپیوندید. جدیدترین کتاب‌های دیسپچ، رمان دیستوپایی جدید جان ففر، سونگ‌لندز (آخرین رمان از مجموعه سرزمین‌های تکه‌تکه‌شده)، رمان هر جسد داستانی دارد اثر بورلی گولوگورسکی، و ملتی که با جنگ ساخته نشده اثر تام انگلهارت، و همچنین در سایه‌های قرن آمریکایی: ظهور و افول قدرت جهانی ایالات متحده اثر آلفرد مک‌کوی، قرن خشونت‌آمیز آمریکایی: جنگ و ترور از جنگ جهانی دوم اثر جان داور، و آنها سرباز بودند: چگونه مجروحان از جنگ‌های آمریکا باز می‌گردند: داستان ناگفته اثر آن جونز را بررسی کنید.

----- با احترام «2026-04-14»

.....